

واکاوی تطبیقی آثار زویا پیرزاد و الف شفق از دیدگاه نقد فمینیستی

بهروز بیک‌بابایی^{۱*}، موسی رحیمی^۲

۱. استادیار دانشگاه علامه طباطبائی، گروه زبان و ادبیات ترکی استانبولی

۲. استادیار دانشگاه علامه طباطبائی، گروه زبان و ادبیات ترکی استانبولی

دریافت: ۱۴۰۰/۲/۲۰

پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۱

چکیده

ادبیات هر ملتی از یک سو آینه تمام‌نمای افکار و اندیشه‌های حاکم بر آن جامعه و از سوی دیگر، منعکس‌کننده بینش اقلیت آن ملت است. از این رو، در گستره ادبیات ملل، رمان به عنوان یکی از انواع ادبی، به نویسنده این امکان را می‌دهد تا بتواند آرا و ایده‌های خود را با احساسات درونی هماهنگ کند و در نهایت به خواننده انتقال دهد. در میان رمان‌نویسان مطرح ادبیات جهان، نویسندگانی هستند که در سبک، اندیشه و ایده، شباهت‌ها و ویژگی‌های مشترکی دارند؛ هرچند تعداد این وجوه اشتراک اندک باشد. در مقاله پیش رو، سعی شده است تا پس از تبیین اصول شاخص‌های نقد فمینیستی، آثار دو نویسنده زن — یکی از ایران و دیگری از ترکیه — از دیدگاه نقد فمینیستی مورد واکاوی و مقایسه قرار گیرد. زویا پیرزاد در بین نویسندگان زن ایرانی و الف شفق از میان نویسندگان زن ترکیه، دو رمان‌نویسی هستند که به نظر می‌رسد هر دو به نقش و جایگاه زنان در آثار خود ارزش و اهمیت ویژه‌ای داده‌اند. از رهگذار این مسئله، در این مقاله می‌توان پی برد که رویکرد و نگاه دو نویسنده، به شاخص‌های نقد فمینیستی چگونه است. از این رو، در پژوهش پیش رو، با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی و با بهره‌گیری از روش استقرایی مبتنی بر توصیف و تحلیل، ضمن آشنایی با نظرات منتقدان دیگر درباره آثار این دو نویسنده بزرگ، به تحلیل آثار آن‌ها پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: فمینیسم، زنان، ایران، ترکیه، الف شفق، زویا پیرزاد.



بهروز بیک‌بابایی و همکار

واکاوی تطبیقی آثار زویا پیرزاد و الف شفق از دیدگاه نقد فمینیستی

۱. مقدمه

آرا و اندیشه‌های فمینیستی حاصل مجموعه‌ای از افکار انسان معاصر است که تأکید آن، کشیدن خط بطلانی بر نادیده انگاشتن زن در جامعه و درهم شکستن تعریف کلاسیک از زن است؛ چراکه در نگاه کلاسیک «وظیفه زن را در خدمت و بندگی کامل مرد بودن و تأمین خواسته‌های او» (برزگر ماهر، ۱۳۸۹: ۷۲) می‌دانند. در واقع این اندیشه‌ها ناشی از نابرابری‌های تحمیل شده به زنان در مقاطع مختلف تاریخ و ابراز نارضایتی آنان از نقش خود در عرصه‌های گوناگون بوده است. در اوایل قرن نوزدهم، همگام با انقلاب صنعتی فرانسه، نابرابری‌های موجود در بین زنان و مردان جامعه سرآغازی شد بر ورود تفكراتی در زمینه استقلال فکری، عاطفی و حتی مادی زنان از مردان جامعه و در پی آن خلق واژه و جنبشی جدید به نام فمینیسم^۱. با نگاهی دقیق‌تر به تاریخچه این جنبش، دریافت می‌شود که:

اولین جلوه مکتوب آن کتاب *استیفای حقوق زنان* از ماری ولستون کرافت بود که در آن طبیعی بودن نابرابری زنان را به چالش گرفت [...] یکصدسال پس از دفاع ولستون کرافت، ویرجینیا وولف در کتابی به نام *تاقی از آن خود*، به تأیید و ادامه روند اندیشگانی کرافت می‌پردازد [...] وولف در این اثر بر این باور است که در یک جامعه مطلوب، افراد باید دوجنسی باشند؛ به عبارت دیگر، زنانگی و مردانگی وجود داشته باشد؛ اما هیچ‌یک بر دیگری غالب نگردد، چراکه در صورت غلبه هریک از این احساسات، جامعه به سمت علایق آن جنسیت سوق می‌یابد. در سال ۱۹۴۹ با انتشار کتاب *جنس دوم*، اثر نویسنده فرانسوی، سیمون دوبوار، علایق فمینیستی بار دیگر ظاهر شد [...] دوبوار معتقد بود که در طول تاریخ، زن همواره ابژه‌ای بوده که سوژه‌ای به نام مرد او را تعریف کرده است؛ به همین دلیل از زن به عنوان دیگری تعبیر می‌شود (برزگر بیگدلی و حسینی، ۱۳۹۲: ۳۴-۳۵).



به تأسی از این اندیشه‌ها، جنبش‌های گوناگونی با عناوین مختلف به میان آمد که همگی درصدد گرفتن حق اشتغال، افزایش دستمزد زنان و برابری حقوق زنان در برابر مردان بود. این اندیشمندان سعی بر آزاد کردن هویت زن از سلطه و حکومت مرد و نیز ساخت هویتی مستقل از تمام عناصر مردانه حاکم بر جامعه داشتند.

با گسترش افکار این گرایش‌ها و مواجه شدن نظریات آنان با اقبال عمومی از سوی زنان جوامع پیشرفته، به تدریج این اندیشه‌ها به ادبیات و به‌ویژه رمان و داستان کوتاه راه یافت. همچنین رفته‌رفته با گسترش آثار ادبی که در آن نگاه فمینیستی وجه غالب بود، همواره نویسندگان زن سراسر دنیا درصدد ایجاد هماهنگی میان تفکرات فمینیستی ذکرشده در آثارشان با تفکرات و محدودیت‌های موجود در جامعه‌ای که در آن رشد کرده‌اند، برآمدند. به‌زعم نگارندگان، این تلاش نویسندگان به‌دلیل آداب‌ورسوم متفاوت هر جامعه در برابر جوامع دیگر بود و اینکه شاید یک جامعه قادر به قبول تفکرات جامعه‌ای دیگر نباشد. بنابراین، نویسندگان سعی داشته‌اند با نفوذ در سنت‌هایی که گاه محدودیت‌هایی را برای زنان جامعه به‌همراه می‌آورد، آن‌ها را دگرگون کنند و اندیشه‌های فمینیستی را گسترش دهند. همین مسائل است که در نهایت منجر به پیدایی نقد فمینیستی در حوزه نقد ادبی می‌شود. نکته حائز اهمیت نقد فمینیستی در حوزه نقد ادبی، گرایش‌های موجود در این نقد است. این گرایش‌ها عبارت است از:

۱. گرایش جلوه‌های زن: گرایشی که در آن تصویر زن در آثار ادبی، به‌ویژه آثار نویسندگان مرد، بررسی می‌شود.

۲. گرایش نقد زنان: در این گرایش به آثار نویسندگان زن توجه می‌شود. نویسندگان زن با عرضه تجربه درونی زن و نشان دادن واکنش او به حوادث، ادبیات متفاوتی به وجود می‌آورند (ر.ک: پاینده، ۱۳۸۲: ۱۴۱-۱۴۷).

نکته قابل توجه این است که در برخی از آثار نویسندگان زن، شخصیت زنان به شکل زنی فاقد شخصیت واحد و مستقل از مردان داستان به تصویر کشیده می‌شود. این زنان از خود هیچ اختیاری ندارند و همواره تحت فرمان مرد خود حرکت می‌کنند. گاهی نیز در طی داستان، حوادث و اتفاقات به گونه‌ای پیش می‌رود که شخصیت زن داستان به وجود شخصیتی مستقل از مرد خویش در درون خود پی می‌برد و قادر به تجربه احساساتی می‌شود که تا آن زمان حتی به آن‌ها فکر نکرده است. از آنجا که در گذشته، جامعه پذیرای نویسندگان زن نبوده است، اغلب این نویسندگان، از سویی با نام مستعار مردانه آثار خود را عرضه می‌کردند و از سوی دیگر قادر به بیان تفکرات خود به صورت مستقیم نبودند. ولی امروزه نویسندگان زن با صراحت و آزادی تمام قادرند به زنان داستان‌های خود شخصیت دهند و آن‌ها را آن گونه که مایل هستند، عرضه کنند.

۱-۱. بیان مسئله

مردم دو کشور ایران و ترکیه، از دیرباز دارای پیشینه تاریخی، فرهنگی و بعضاً سیاسی مشترکی بوده‌اند و با وجود اینکه ادبیات کلاسیک این دو ملت از یک منبع سرچشمه می‌گیرد، آن‌طور که بایسته و شایسته است، به یکدیگر معرفی نشده‌اند. افزون بر این، ادبیات معاصر هر دو کشور نیز برای یکدیگر مجهول و مغفول مانده است.

یادآوری این نکته نیز حائز اهمیت است که تعداد اندکی از نویسنده‌ها و آثارشان کم‌وبیش شناخته شده‌اند و این در برابر حجم عظیم محصولات ادبی و غنای فرهنگی هر دو کشور، به سان قطره‌ای در برابر اقیانوس است. در این میان، سهم پژوهش‌های تطبیقی که می‌تواند در شناخت و بررسی ادبیات هر دو کشور کمک شایانی کند، بسیار اندک بوده است. برای برداشتن



گامی هرچند کوچک اما مؤثر در بازشناسی و تبیین ادبیات معاصر هر دو کشور، در مقاله پیش رو از روش تطبیقی بهره‌گیری شده است.

تفکرات حاکم بر ادبیات دو کشور ایران و ترکیه، در مواردی دارای زوایایی نزدیک به هم است. در هر دوی این جوامع تا مقاطعی مشخص، نویسندگان زن قادر به درخشش چشمگیری در حیطه ادبیات نبوده‌اند؛ ولی امروز با پیشرفت هر دوی این جوامع و تغییر اندیشه‌های اکثریت جامعه، آثار نویسندگان زن با اقبال و توجه عموم جامعه و بالاخص طبقه زنان مواجه شده است. شخصیت زن در آثار این نویسندگان گاهی زنی زیر سلطه مردی — خواه همسر، خواه پدر یا برادر — است. این سلطه می‌تواند از جنبه مادی، عاطفی یا روانی باشد. در کنار این شخصیت تحت سلطه و بی‌اختیار زن می‌توان روح سبک و احساسات سرکوب‌شده او را نیز شاهد بود. به بیان دیگر، گاهی این زنان همواره در پی راحتی و آرامش مردان خویش قدم برمی‌دارند و از عواطف و احساسات خود می‌گذرند.

۲-۱. پیشینه پژوهش

منابعی که در شکل‌گیری زمینه‌های این پژوهش مورد مطالعه و مذاقه قرار گرفته، نخست مقاله‌ای است با عنوان «زنان سلطه و تسلیم در آثار زویا پیرزاد» از فاطمه حیدری و سهیلا بهرامیان که در آن به موضوع زنان در آثار زویا پیرزاد پرداخته‌اند. همچنین ناصر نیکوبخت، علی دسپ، سعید بزرگ بیگدلی و مجتبی منشی‌زاده در مقاله مشترکی با عنوان «روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد: تحلیلی بر پایه سبک‌شناسی فمینیستی» به همین مسئله اشاره کرده‌اند.

در کنار این آبخورها، نسرین آیدین ساتار^۲ (2015) در مقاله خود به تغییر نقش سستی زنان در رمان‌های الف شفق^۳ پرداخته است. افزون بر این، الف شفق خود طی مقالاتی در کتاب شمس‌پاره (2012) به طرح دیدگاه‌های خود در زمینه مسئله زنان پرداخته است. وی در

مصاحبه‌های مختلفی، مانند مصاحبه با اسکیلدسکی^۴ برای گاردین^۵ نیز به مواضع خود در برابر وضع زنان اشاره کرده است. لذا با توجه به جست‌وجوهای انجام‌شده، شاید بتوان گفت تاکنون مقاله‌ای که در آن آثار زویا پیرزاد و الف شفق (از دیدگاه فمینیستی) مورد تحلیل قرار گیرد، نوشته نشده است و اثر پیش رو نخستین نوشته در این زمینه به حساب می‌آید.

۳-۱. ضرورت و اهمیت تطبیق

هر دو نویسنده زن در کشورهای خویش شناخته‌شده هستند و بر آثار ایشان نقد و تحلیل‌های مختلفی نوشته شده است. علاوه بر این، با وجود اهداف و سبک نوشتاری این دو نویسنده زن، با در نظر گرفتن محیط فرهنگی و اجتماعی هر دو کشور، شباهت‌هایی را می‌توان در آثار آنان جست؛ اما نوشته‌های این دو نویسنده، نه در ترکیه و نه در ایران، به صورت مقایسه‌ای نقد و بررسی نشده است.

به‌زعم نگارندگان، پژوهش‌های تطبیقی از این قبیل، در شناخت و نقد و بررسی ادبیات معاصر هر دو کشور سودمند خواهد بود. از سوی دیگر، انتخاب این دو نویسنده به دلیل پرداختن به موضوع زنان که از جهت اجتماعی، فرهنگی، اعتقادی و تاریخی شباهت‌ها و اشتراکات فراوانی دارند، دارای اهمیت والایی است.

در پژوهش حاضر، با نگاهی گذرا به تحولات فعالیت نویسندگان زن در حیطه ادبیات هر دو جامعه و با در نظر گرفتن اندیشه‌های حاکم بر این جوامع، به مقایسه آثار دو نویسنده پرداخته خواهد شد. از آنجا که در دو دهه اخیر، این دو جامعه دچار تغییر و تحولات اساسی و زیرساختی در زمینه ادبیات شده است، در این پژوهش آثار این دو نویسنده زن، یعنی زویا پیرزاد و الف شفق، تنها از دیدگاه فمینیستی بررسی خواهد شد. هر دوی این نویسندگان، در ادوار مختلف فعالیت هنری‌شان خارج از سرزمین خود زیسته‌اند.



این نویسندگان گاه در آثار خود شخصیت زن را مستقل و غیروابسته و دارای اراده‌ای آزاد نشان می‌دهند و گاه زنان داستان‌های آنان زنانه وابسته به مردان زندگی‌هایشان و زنانه کاملاً بی‌اختیار هستند. در واقع می‌توان گفت شخصیت زنان بی‌اختیار در داستان‌های نویسندگان زن، بیشتر برای نشان دادن مذموم بودن این طرز زندگی پرداخته می‌شود.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. واکاوی تطبیقی آثار زویا پیرزاد و الف شفق از منظر نقد فمینیستی

۲-۱-۱. زویا پیرزاد

کتاب *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* یکی از مهم‌ترین آثار زویا پیرزاد است. داستان رمان در یکی از شهرهای جنوبی ایران اتفاق می‌افتد. شخصیت اصلی داستان، کلاریس، زنی متأهل و دارای دو فرزند است. او مدت‌هاست تنها سرگرم وظایف و تعهدات زندگی زناشویی و مادرانه خود است. در اوایل داستان، شخصیت زن قادر به بروز دادن احساسات خود به شکل آشکار و صریح نیست. او رابطه‌ای عادی با همسر خود دارد. تا آنجا که روزی مردی در همسایگی آن‌ها ساکن می‌شود که رفته‌رفته به سبب ایجاد رابطه دوستی بین دختران کلاریس و دختر امیل، مرد همسایه، نیز به او نزدیک‌تر می‌شود. از این قسمت داستان به بعد کلاریس آرام‌آرام احساساتی را که مدت‌ها در درون خود سرکوب کرده بود آشکار می‌سازد؛ چون امیل شخصیتی کاملاً مخالف شخصیت همسر کلاریس دارد و با وسواس خاصی با کلاریس برخورد می‌کند. همین رابطه رفته‌رفته به جایی کشیده می‌شود که کلاریس به نوعی آگاهی می‌رسد. این آگاهی همان چیزی است که در اکثر آثار با محتوای فمینیسمی مطرح می‌شود. جایی که شخصیت داستان به تمام قدرت‌های درونی و خلأهای عاطفی خویش پی می‌برد و بین احساس و مسئولیت گرفتار می‌شود. در برخی از این آثار، زن داستان پس از این آگاهی به خود می‌آید و زندگی جدیدی

را آغاز می‌کند. در برخی دیگر نیز به سبب شرایط اجتماعی یا سرکوب‌های خانوادگی، با وجود این آگاهی همچنان مجبور به ادامه زندگی رقت‌بار خود است.

در این داستان، کلاریس در شرایط خاصی به این آگاهی می‌رسد. او که در خیال خود تصور می‌کند امیل به وی علاقه دارد و حتی کوچک‌ترین رفتارهای امیل را به پای این علاقه می‌گذارد، هر لحظه بیشتر به کم‌رنگ شدن رابطه با همسرش طی سال‌های اخیر پی می‌برد. او به نوعی میان احساس قلبی و تعهداتش گرفتار شده است. نمی‌داند که آیا باید همسرش، فرزندان و تعهدات زناشویی و مادرانه‌اش را انتخاب کند یا عشق نو ظهورش به امیل را.

کلاریس مظهر زنانی است که قدرت رها شدن از بندهای اجتماعی و خانوادگی خود را ندارند. این زنان در ادبیات فمینیستی غالباً میان تصمیمات خود که در طول داستان شاید بارها تغییر کند، در رفت‌وآمد هستند تا نهایتاً به تصمیم نهایی درباره زندگی خود برسند. گاه برای زنان دل‌کندن از تعهداتشان و آغاز یک زندگی جدید بسیار مشکل است (ر.ک: حیدری و بهرامیان، ۱۳۸۹: ۱۳۱)، چراکه آنان خود را ضعیف می‌پندارند. آن‌ها فکر می‌کنند بدون مرد خود قادر به ادامه زندگی نیستند. زن دودستی به عادات و مقررات می‌چسبد و جرأت نمی‌کند مانند مرد متهورانه از قاعده و معمول بیرون شود؛ در این صورت یکی از مشخصاتی که زن‌ها را مشخص می‌کند تسلیم و رضای آن‌هاست (دوبوار، ۱۳۸۲: ۵۰۹).

کلاریس در نهایت به تصمیمی درباره زندگی خود می‌رسد. امیل دوباره حس جوانی را در او زنده کرده است و مجدداً او را به یکی از علایق دوران مجردی‌اش یعنی ادبیات علاقه‌مند کرده و به نوعی مشوق او در زمینه نوشتن شده است. وقتی یک روز صبح امیل تماس می‌گیرد و درخواست می‌کند که یکدیگر را ملاقات کنند، کلاریس به این فکر می‌کند که امیل تصمیم دارد به او ابراز عشق و علاقه کند؛ اما با وجود این تردید، به دیدن امیل می‌رود و با چیزی روبه‌رو می‌شود که هیچ انتظارش را ندارد. امیل به او می‌گوید که می‌خواهد با زنی به نام ویولت



ازدواج کند. این مسئله باعث می‌شود که کلاریس احساس کند تمام عواطفش دچار طغیان شده است. او متوجه می‌شود که این رابطه و عشقی که او از امیل در سر پرورانده بود، تنها حاصل سوءتفاهمی است که رفتارهای از سر محبت و ادب امیل باعث آن شده است.

در جایی از کتاب آمده است: «از مرد قصه متنفر بودم که این قدر احمق است. از زن قصه هم متنفر بودم که نمی‌فهمد مرد قصه چقدر احمق است. بلند شدم رفتم به آشپزخانه و به خودم گفتم از همه احمق‌تر خودتی» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۲۵۰). از این عبارت می‌توان فهمید که کلاریس در رابطه با احساس و عواطف درونی و عشق خیالی‌اش و بسیاری چیزهای دیگر، به نوعی آگاهی رسیده است. او وضعیت کنونی خود را قبول کرده است و حالا می‌داند که زندگی زناشویی‌اش آن قدرها هم بد نیست. او تنها از این بابت که در این رابطه خیالی، دست به کار احمقانه‌ای نزده خوشحال است. کلاریس نماد زنی است که احساسات خود را دوباره زنده می‌کند و در واقع زندگی زناشویی خود را نجات می‌دهد؛ با این تفاوت که این بار، زندگی‌اش را با آگاهی از وضعیت و شرایطش پیش می‌برد.

کلاریس در یک شهر کوچک جنوبی زندگی می‌کند. این شهر را شاید بتوان نمادی از جامعه‌ای دانست که تمام فعالیت‌های زنان در آن، با چشمان ریزبین مردان آن جامعه رصد می‌شود. زویا پیرزاد خود زاده یک اقلیت مذهبی است. این داستان نیز زندگی زنی از جامعه آرامنه را بیان می‌کند. در واقع می‌توان گفت خانم پیرزاد با این اثر سعی داشته نشان دهد مسئله زنان مختص به یک گروه مذهبی، یک جامعه سنتی یا یک شهر بزرگ و صنعتی نیست، بلکه زنان در تمام جوامع بشری، بدون در نظر گرفتن دین و مذهب و سطح رفاه، با مسائل و مشکلاتی روبه‌رو هستند. از سوی دیگر می‌توان این‌گونه در نظر گرفت که این اثر سعی دارد نشان دهد زنان جدای از دین، مذهب و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، با احساس و تعهدات خود درگیرند و همواره در تلاش هستند تا به حقوق قانونی خود دست یابند.

در این کتاب زنان دیگری نیز وجود دارند. خانم نوراللهی، زنی که نماد جنبش‌های زنان و مظهر تمام‌وکمال زن خودساخته و مستقل است. او نه تنها خود به آگاهی رسیده است، تلاش می‌کند باقی زنان جامعه را نیز به آگاهی برساند. او در تلاش است تا زنان جامعه را از حق و حقوق خود آگاه کند. جنبش فمینیستی، همواره در تلاش است تمام زنان جامعه، به برابری‌های خود با مردان جامعه پی ببرند و از زیر سلطه مردان به در آیند و قادر باشند تا به صورت مستقل و غیروابسته به زندگی خود در جامعه ادامه دهند. ادبیات فمینیستی نیز به پرداختن شخصیت‌هایی که وظیفه بیدارسازی زنان را بر عهده دارند، اهمیت ویژه‌ای داده است. خانم نوراللهی در آگاه شدن کلاریس نیز نقش قابل توجهی دارد. کلاریس نوعی شیفتگی در برابر این زن احساس می‌کند که این مهم، نشئت گرفته از احساس ضعفی است که کلاریس در خود احساس می‌کند (ر.ک: همان).

در کتاب *عادت می‌کنیم* (۱۳۸۷) چند دسته از زنان دیده می‌شود که هرکدام همچون زنان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، داستان خاص خود را دارند. این زنان هرکدام در دنیای خود زندگی می‌کنند و غرق در مشکلات خانوادگی خود هستند. شخصیت اصلی داستان، آرزو، کاملاً مصداق زنانی است که جامعه امروز می‌طلبد. زنانی که روی پای خود می‌ایستند و نه تنها از پس زندگی خود برمی‌آیند، گاه به زندگی اطرافیان خود نیز رسیدگی می‌کنند. این زنان آن‌چنان مستقل و بااراده هستند که حتی گاه پیش می‌آید خواننده به شخصیت ایشان غبطه بخورد. آن‌ها گاه چنان قوی هستند که گمان می‌رود گویی هیچ احساس زنانه‌ای ندارند. این دسته از زنان کاملاً مورد تأیید نظریات فمینیستی هستند؛ زیرا این زنان قادرند از نقش تکراری یک‌جا نشستن و در انتظار شریک یا مرد زندگی خود بودن، بیرون آیند و به تنهایی تمامی نیازهای عاطفی، هیجانی، مادی و معنوی خود را برطرف کنند.



آرزو زنی است که با پسرخاله خود ازدواج کرده است و سال‌ها به‌همراه همسرش حمید و دخترش آیه، در پاریس زندگی می‌کند. او رفته‌رفته در زندگی مشترک خود به این نتیجه می‌رسد که دوست داشتن یکدیگر به این معنا نیست که آن‌ها می‌توانند با هم زندگی کنند. در واقع آرزو به این آگاهی می‌رسد که برای گذران زندگی‌اش، هیچ احتیاجی به وجود همسرش ندارد و خود به‌تنهایی می‌تواند تمام خلأهای عاطفی و مادی دخترش را پر کند؛ پس همسرش را ترک می‌کند، به ایران می‌آید و پس از طلاق، شغل پدرش را ادامه می‌دهد. همین مسئله ادامه دادن شغل پدری، خود از نشانه‌های عمیق نظریات فمینیستی است که در این اثر به‌وضوح دیده می‌شود. آرزو شغل اداره بنگاه املاک را که صددرصد شغلی مردانه است به عهده می‌گیرد. این شغل در واقع نماد تمام کارهای مردانه‌ای است که در جامعه هیچ‌گاه مناسب نبوده است که یک زن آن را انجام دهد؛ اما آرزو با انجام دادن این کار، تمام تابوهای اجتماع را می‌شکند و به‌نوعی روی پای خود می‌ایستد.

در رمان *عادت می‌کنیم* طبقه‌های متعددی از زنان وجود دارد که تفاوت‌ها، طبقه‌بندی‌ها و در اصل پرداخته شدن شخصیت زنان سلطه و تسلیم در کنار یکدیگر، کمک زیادی به تحلیل این اثر از نگاه فمینیستی می‌کند؛ چون در کنار آرزو که مظهر زن خودمختار و مستقل است، شیرین حضور دارد. شخصیتی که برای مدتی با مردی به نام اسفندیار نامزد بوده است و به‌دلایلی از هم جدا شده‌اند؛ ولی شیرین همیشه چشم‌به‌راه و منتظر بازگشت اسفندیار است. این زن همیشه فکر می‌کند برای ادامه بقا، نیاز به بودن اسفندیار یا در کل نیاز به بودن مردی در کنارش دارد. این موضوع می‌تواند نوعی تعادل در رمان به وجود آورد؛ یعنی در برابر آرزوی خودساخته و کاملاً مستقل، شخصیتی وابسته به مرد و سرشار از خلأهای عاطفی دیده می‌شود.

در کنار تمام این شخصیت‌ها، در رمان‌های زویا پیرزاد، گاه شخصیت‌هایی همچون ماه‌منیر، مادر آرزو در رمان *عادت می‌کنیم* نیز وجود دارد که تنها در حال رفت‌وآمدهای خانوادگی، خاله‌زنک‌بازی و چشم‌وهم‌چشمی با دوست و آشناست. زنانی که نه می‌توان به‌زور، کاملاً به

آنان لقب زن مستقل و خودساخته را داد و نه می‌توان کاملاً آن‌ها را وابسته تلقی نمود. در این بین، این دسته، زنانی هستند که همیشه اعتقاد دارند حقشان در این جامعه پایمال شده است و همواره همسرانشان را مقصر این مسئله می‌دانند. این زنان نه تنها برای رهایی از این زندگی کار خاصی انجام نمی‌دهند که بعد از مدتی به این طرز زندگی خود عادت می‌کنند. این زنان غالباً وارد مباحث فمینیستی نشده‌اند؛ چون تن به این زندگی داده و به آن عادت کرده‌اند و هیچ‌گونه تلاشی برای تغییر وضع زندگی خود نمی‌کنند.

شخصیت‌های زن آثار زویا پیرزاد، از منظر سلطه‌جو بودن به چند گروه تقسیم می‌شوند:

۱. گروهی که آگاهانه سلطه‌جویی می‌کنند و به دنبال هدفی هستند؛ مانند لیلا در داستان

«لکه‌ها»، ترانه در داستان «پرلاشز» و همچنین کلاریس، خانم نوراللهی و آرزو.

۲. گروهی که ناآگاهانه سلطه‌جویی می‌کنند و اغلب شخصیت‌هایی سطحی‌نگر هستند؛ مانند

آلیس و ماه‌منیر (مادر آرزو).

۳. گروه دیگر شخصیت‌های سلطه‌جوی جوان هستند؛ مانند آلفوش و آیه.

۴. گروهی شخصیت‌های سلطه‌جوی کهنسال هستند؛ مانند آلمیرا سمونیان، ماه‌منیر (مادر

آرزو).

علاوه بر این، از منظر تسلیم و رضا نیز زنان آثار خانم پیرزاد درجاتی دارند:

۱. گروهی که آگاهانه جبر زندگی خود را پذیرفته‌اند؛ مانند مادر ادموند و مادر طاهره در

داستان «هسته‌های آلبالو».

۲. گروهی که ناآگاهانه جبر زندگی خود را پذیرفته‌اند؛ مانند زن قصه «لکه‌ها»، روشنگر در

داستان «گل‌های وسط آن روتختی».

۳. زنان تسلیم جوان عبارت‌اند از: سیمین در داستان «لکه‌ها»، زن داستان «لنگه‌به‌لنگه».

۴. زنان تسلیم پیر عبارت‌اند از: خانم خانه در داستان طعم گس خرمالو، مادر کلاریس در

چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم.



۵. زنان سستی تسلیم عبارت‌اند از: مادر عالیله در *طعم گس خرمالو* و مادر کلاریس در داستان *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* (حیدری و بهرامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۱).

۲-۲. الف شفق

در آن سوی میدانِ نویسندگی، الف شفق، نویسندهٔ ترک‌تبار متولد استراسبورگ فرانسه، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان زن دههٔ اخیر ترکیه است که آثار او به چندین زبان، از جمله انگلیسی، فرانسوی و آلمانی ترجمه شده است. شفق در سنین جوانی به مسائل فمینیستی و محیط‌زیست، بیشتر پرداخته است؛ ولی در برهه‌ای از زندگی، او به مسائل عرفانی و تصوف علاقه‌مند می‌شود و این موضوعات در آثار او بیشتر دیده می‌شود (ر.ک: ارس، ۱۳۹۴). با وجود موضوعات عرفانی، همچنان می‌توان ردپایی از حضور زنان را در آثار او دید. در این بخش دو اثر شیر سیاه^۶ و *ملت عشق*^۷ الف شفق از منظر فمینیستی بررسی خواهد شد.

الف شفق دارای اندیشه‌های فمینیستی، دغدغه فمینیسم و زنان و زنانگی است. آیا این دغدغه‌ها در آثار و داستان‌هایش منعکس می‌شود؟ پاسخ این است که در برخی آثارش بسیار روشن و برجسته به این مباحث می‌پردازد و در برخی دیگر در حاشیه و لفافه. در *رمان شیر سیاه* دغدغه‌ها و اندیشه‌های فمینیستی الف شفق بسیار برجسته و پررنگ دیده می‌شود و حتی به توصیف و توضیح فمینیسم و جایگاهش در ادبیات و تاریخ ادبیات هم به‌واسطهٔ مقالات و یادداشت‌های کوتاهی در لابه‌لای *رمان*، می‌پردازد. در این *رمان* یکی از دغدغه‌های الف شفق، یعنی فمینیسم و مسائل زنان، به‌شکل برجسته و مشخصی مطرح می‌شود و نمود پیدا می‌کند (ر.ک: الیف شافاک به‌دنبال چیست، ۱۳۹۶).

شفق که خود مادر دو فرزند و دانش‌آموختهٔ «مطالعات زنان» است، در *شیر سیاه* از تمامی مراحل زندگی یک زن می‌گوید؛ مجردی، عاشق شدن، ازدواج، بارداری و دوران افسردگی بعد از زایمان. او در این میان درگیری‌های ذهنی یک زن را به‌خوبی نشان می‌دهد و در نهایت به

خواننده امید می‌دهد که می‌تواند از پس این مشکلات برآید و زندگی را دوباره به شکلی معجزه‌وار بازسازی کند.

این اثر همان‌گونه که خود شفق در ابتدای کتاب نیز می‌آورد، برای در خاطر ماندن نوشته نشده است؛ بلکه برای فراموش شدن بلافاصله پس از خوانده شدن از سوی خواننده نوشته شده است. شفق هیچ‌گاه نگفته است که این اثر می‌تواند برای تمام زنان عمومیت داشته باشد؛ ولی به‌نوعی می‌توان گفت این احساسات می‌تواند در هر زنی رخ بدهد. در واقع شفق از سوی خود و از زبان خود مسئله‌ای را بیان می‌کند که پیش از این کسی زیاد به آن نپرداخته است (ارس، ۱۳۹۴).

شفق زنی نویسنده است. او ازدواج کرده و وارد مرحله‌ی جدیدی از زندگی‌اش شده است. اکنون نیز مادر شده است و این نیز مرحله‌ای جدید از زندگی اوست. زنی که تا چند وقت قبل از زایمان تنها یک زن نویسنده بود، اکنون به تعهدات و مسئولیت‌هایش افزوده شده است. همین تغییرات بزرگ و سنگین در زندگی او، باعث می‌شود شفق کمی دچار تزلزلات روحی شود. همین تزلزلات روحی است که دست‌مایه‌ی اصلی این اثر را به وجود می‌آورد. جایی که ژانرهای داستانی و غیرداستانی در آن مخلوط می‌شود. اتفاقات و احساساتی که برای شفق اتفاق نیفتاده است، ولی او آن‌ها را وارد داستان کرده است. همه‌ی این موارد می‌تواند گواهی بر این مسئله باشد که او سعی دارد تجربیات دیگر زنان از این موضوع را که شنیده یا خوانده است، وارد داستان کند و این‌گونه توجه بیشتری را به این اثر جلب کند. زیرا این‌گونه است که هر خواننده‌ای می‌تواند نشانی از تجربیات و احساسات خویش را در این کتاب ببیند و هنگام خواندن آن حس بهتری از مطالعه‌ی یک کتاب اتوبیوگرافی صرف داشته باشد.

به گفته‌ی خود شفق به دو دلیل نام کتاب را شیر سیاه گذاشته است. اول اینکه بر افسردگی پس از زایمان دلالت دارد و نشان می‌دهد که شیر مادر همیشه آن‌گونه که جامعه دوست دارد



بپندارد، سفید و صاف نیست. دوم اینکه فراتر از آن افسردگی، او توانست الهام بگیرد. فراتر از آن شیر سیاه او توانست به جوهر هر نوعی دیگر اضافه کند (همان).

منظور شفق از نوع جدیدی از جوهرها شاید این باشد که او وارد مرحله‌ی جدیدی شده است؛ یعنی با مادر شدن، او می‌تواند احساساتی را که تا امروز آزمون نکرده است تجربه کند. در واقع برای زنان یک جامعه خواندن اتفاقات و احساساتی که تنها مختص به زنان است، از قلم یک نویسنده زن می‌تواند بسیار تأثیرگذارتر باشد. در این کتاب به زنان به صورت غیرمستقیم آموزش داده می‌شود که چگونه از پس تزلزلات روحی و در واقع افسردگی پس از زایمان برآیند. از طریق همین احساسات است که شفق قادر می‌شود به مهارت‌های نوشتنی خاصی که تا آن روز نداشته است، دست یابد. در واقع می‌توان گفت که حس مادر شدن، در او توانایی‌های جدیدی را به وجود آورده است.

در این کتاب شفق تفکرات و احساسات خود را از طریق شش شخصیت زن که ساخته ذهن او هستند، بیان می‌کند. می‌توان گفت ویژگی‌های این شش زن که هرکدام بیانگر یکی از ابعاد شخصیتی هر انسانی هستند، در تمام زن‌های دنیا وجود دارد. بخش‌هایی از این کتاب حاصل کشمکش‌های این شخصیت‌هاست. شفق در قسمت‌هایی از کتاب به مکالمات خود با این شخصیت‌ها پرداخته است (ر.ک: Safak, 2007). در نگاه کلان، شفق نویسنده‌ای است که بیش از آنکه به موضوعات زنانه پردازد، به این مسئله که نویسندگان زن در جامعه بیشتر شوند، اهمیت داده است. او در مصاحبه‌اش با ویلیام اسکیلدسکی برای گاردین می‌گوید: «در ترکیه مردان می‌نویسند و زنان می‌خوانند. من دوست دارم این تغییر را ببینم» (ارس، ۱۳۹۴). الف شفق در این رمان با بهره‌گیری از اندیشه‌ها و نظریات متفکران حوزه فمینیسم، از سیمون دوبوآر تا جویت باتلر و دیگران و تأکید بر مسائل زنان در قالب رمان، به زندگی و زمانه زنان ادبیات و نویسندگان زن می‌پردازد. در این رمان، حجم بالایی از نظرات فمینیستی اندیشمندان

حوزه زنان وجود دارد که به نوعی تداعی‌کننده مانیفست فمینیسم است؛ ولی این تعبیر برای کتاب شیر سیاه چندان درست نیست، چراکه مانیفست، تعاریف مشخصی دارد و اساساً یک بیان‌نامه و برنامه است. در کتاب فوق‌زنانی وجود دارند که کارمند نیستند و شغل دولتی ندارند، بلکه زنانی خلاق و هنرمند هستند. به همین جهت، مقوله خلاقیت مورد بررسی قرار گرفته است. شفق سعی کرده است به این پرسش پاسخ بدهد که آیا مادر شدن باعث می‌شود زن خلاق و هنرمند، تألیف و خلق اثر را کنار بگذارد یا نه، آن‌ها می‌توانند هم مادر باشند و هم هنرمند. در واقع او در رمان شیر سیاه این سؤال را مطرح می‌کند که مادری یا نویسندگی و آیا این دو مقوله ممکن است هم‌زمان در وجود یک زن وجود داشته باشد یا باید یکی جای خودش را به دیگری بدهد. مثلاً یک مادر دیگر نمی‌تواند هنرمند باشد و بنویسد؟ در کنار یافتن پاسخ این پرسش، کتاب به مسائل زنان، زنانگی، زنان نویسنده و هنرمند در طول قرن‌ها می‌پردازد و خواننده در عین حال که یک رمان می‌خواند با نظریه‌های مختلف حوزه زنان، جنسیت، تاریخ ادبیات زنان و اندیشه‌های نویسندگان زن نیز آشنا می‌شود (همان).

رمان *ملت عشق* دو داستان را شامل می‌شود که به زیبایی در کنار هم و در یک کتاب گنجانده شده است. دو داستان که موازی هم جلو می‌رود و به گونه‌ای، با هم ارتباط دارد. یکی از این داستان‌ها در سال ۲۰۰۸ در آمریکا و دیگری در قرن هفتم در قونیه اتفاق می‌افتد. داستان اول کتاب مربوط به زنی با نام الّا روبینشتاین است که در بوستون آمریکا زندگی می‌کند. الّا یک همسر و مادر است که همه زندگی خود را صرف خانواده و رابطه زناشویی کرده است. با اینکه همسر الّا، دیوید، دندانپزشک مشهوری بود و معیشت آن‌ها در سطحی ایده‌آل قرار داشت، اما عشق و صمیمیتی در میان آن‌ها نبود. الّا این موضوع را پذیرفته بود و همه اولویت‌های خود را تغییر داده بود و فقط به فکر بچه‌هایش بود؛ اما با این حال رابطه الّا با خانواده‌اش هم چندان



خوب نبود و رابطه زناشویی اش نیز در خطر بود. طبق تشبیه کتاب، الا شبیه یک برکه بود؛ یک برکه راکد. نویسنده جملاتی را در رابطه با برکه می نویسد که قابل توجه است:

سنگی را اگر به رودخانه ای بیندازی، چندان تأثیری ندارد، سطح آب اندکی می شکافد و کمی موج برمی دارد، صدای نامحسوس «تاپ» می آید، اما همین صدا هم در هیاهوی آب و موج هایش گم می شود، همین و بس، اما اگر همان سنگ را به برکه ای بیندازی، تأثیرش بسیار ماندگارتر و عمیق تر است، همان سنگ، همان سنگ کوچک، آب های راکد را به تلاطم درمی آورد، در جایی که سنگ به سطح آب خورده ابتدا حلقه ای پدیدار می شود؛ حلقه جوانه می دهد، جوانه شکوفه می دهد، باز می شود و باز می شود، لایه به لایه، سنگی کوچک در چشم به هم زدن چیه ها که نمی کند، در تمام سطح آب پخش می شود و در لحظه ای می بینی که همه جا را فرا گرفته، دایره ها دایره ها را می زاینند تا زمانی که آخرین دایره به ساحل بخورد و محو شود، رودخانه به بی نظمی و جوش و خروش آب عادت دارد، دنبال بهانه ای برای خروشیدن می گردد، سریع زندگی می کند، زود به خروش می آید، سنگی را که انداخته ای به درونش می کشد؛ از آن خودش می کند، هضمش می کند و بعد هم به آسانی فراموشش می کند، هرچه باشد بی نظمی جزو طبیعتش است؛ حالا یک سنگ بیش تر یا یکی کم تر (شافاک، ۱۳۹۸: ۷).

داستان دوم رمان ماجرای رمانی است که به الا داده می شود تا بخواند و در مورد آن گزارشی تهیه کند. رمانی که زندگی او را برای همیشه تغییر خواهد داد. الا در طول داستان، زنی است که دختر بزرگش شکست عشقی را تجربه کرده و دختر کوچکش دچار سوء تغذیه شده است و به روان پزشک احتیاج دارد. پسرش دچار افت تحصیلی شده است و خودش مدت کوتاهی است که از مسئله خیانت همسرش باخبر شده است. الا هیچ اطلاعاتی در مورد مشاور و روان شناس ندارد و تابه حال به مشاوران زوج درمانی مراجعه نکرده است. او از ایفای نقش همسر و مادری، فقط به آشپزی کردن برای آن ها و کلاس آشپزی رفتن بسنده کرده است. این اتفاق باعث می شود

به جای یافتن راه‌حلی برای بهبود روابط زناشویی خود، به گل‌گل‌های زن‌شوهری بپردازند. نویسنده با نگاه فمینیستی و شخصیت‌پردازی‌های کوتاه، سعی دارد تمام تقصیرها را به گردن همسر الا بیندازد و از هم پاشیده نشدن خانواده را عشق نشان بدهد.

عزیز و الا دو شخصیت اصلی این داستان هستند که به گفته بسیاری از خوانندگان کتاب، نمی‌توان رابطه پایداری بین این دو شخصیت شاهد بود. در ابتدای داستان بین عزیز و الا هیچ‌گونه اشتباهی وجود نداشت و زندگی به‌خوبی و خوشی ادامه داشت؛ اما در اواسط و اواخر رمان ملت عشق، کار عزیز بیشتر شبیه به یک شیادی شد. یکی از موارد سبب این نوع برداشت را می‌توان زمانی دانست که عزیز، زنش را با وجود داشتن فرزند، راضی می‌کند با او به آن سوی دنیا سفر کند. نویسنده در نظر دارد تمامی کارهایی را که الا برای شوهرش انجام داده است، پشت نقابی به نام عشق پنهان کند و اعلام نماید تمامی کارهایی که الا برای عزیز انجام می‌دهد به دلیل عشق بسیاری است که در دلش جای داشت. اما باید بدانید که خصوصیت‌های فردی نیز از جمله مواردی است که باید به آن توجه شود و عشق تنها مورد حائز اهمیت برای زندگی نخواهد بود (نقد رمان ملت عشق، ۱۳۹۹). جملاتی از متن کتاب ملت عشق که دیدگاه‌های فمینیستی نویسنده را منعکس می‌کند:

تمام زندگی الای بیچاره خلاصه شده بود در راحتی شوهر و بچه‌هایش، نه علمش را داشت و نه تجربه‌اش را تا به‌تنهایی سرنوشتش را تغییر دهد، هیچ‌گاه نمی‌توانست خطر کند، همیشه محتاط بود، حتی برای عوض کردن مارک قهوه‌ای که می‌خورد بایست مدت‌های طولانی فکر می‌کرد، از بس خجالتی و سربه‌زیر و ترسو بود؛ شاید بشود گفت آخر بی‌عرضگی بود (شافاک، ۱۳۹۸: ۱۱).

تقریباً همه برنامه‌های آشپزی تلویزیون را تماشا می‌کرد، اما هیچ‌کدام به‌نظرش واقعی نمی‌رسیدند. اینکه در این برنامه‌ها غذا پختن را با «ابداع»، «خلاقیت»، حتی «دیوانگی» یکی



می دانستند به نظرش عجیب می رسید. آشپزخانه آزمایشگاه که نیست! بگذار دانشمندان آزمایش بکنند، هنرمندها عجیب و غریب باشند! آشپزی اما چیز دیگری است؛ برای اینکه آشپز خوبی باشی، نه آزمایش لازم است نه دیوانه بودن! (همان: ۱۰۱)

عمری که بی عشق بگذرد، بیهوده گذشته است. نپرس که آیا باید در عشق الهی باشم یا عشق مجازی، عشق زمینی یا عشق آسمانی یا عشق جسمانی؟ از تفاوت ها تفاوت می زاید، حال آنکه به هیچ متمم و صفتی نیاز ندارد. عشق، خود به تنهایی دنیایی است عشق، یا درست در میانش هستی، در آتشش، یا بیرونش هستی، در حسرتش (همان: ۵۰۸).

۳. نتیجه

در این مقاله سعی شده است به آثار دو نویسنده زن، زویا پیرزاد (چراغها را من خاموش می کنم، عادت می کنیم و...) و الف شفق (شیر سیاه و ملت عشق)، از نگاه نقد فمینیستی توجه شود و نوشته های آنها مورد تحلیل، واکاوی و مقایسه قرار گیرد. آنچه به عنوان دستاوردهای این پژوهش شایان ذکر است در ادامه می آید:

نخست اینکه زویا پیرزاد تلاش می کند با تکیه بر شگردها و ظرفیت های داستانی، پیوندی میان شخصیت های زن خود با محتوای فمینیستی برقرار کند. او تلاش می کند شخصیت های زن آثارش در جریان داستان به یک آگاهی دست یابند؛ آگاهی از قدرت های درونی، خلأهای عاطفی و گرفتاری های میان احساس و مسئولیت پذیری که همین شاخصه، ظرفیت های آثار او را تا حدی بالا می برد که بتوان آنها را از دید نقد فمینیستی بررسی کرد. همچنین باید اشاره کرد که پیرزاد، تمام تلاش خود را می کند که به گونه ای مستقیم به مسئله زن بپردازد و مصائب و مشکلات آن را مطرح کند. اما در آثار الف شفق، رگه های پررنگ نظریه نقد فمینیستی نیز دیده می شود که این مسئله چه بسا از مطالعات عامدانه نویسنده در این حوزه و از خودآگاه وی نشئت می گیرد. خواننده اثر در لحظاتی فراموش می کند یک متن داستانی می خواند و در جهان داستان

سیروس‌سیاحت دارد. همچنین ضمن چنین مطالعاتی، توجه به مقوله عرفان (که آن هم به دانسته‌ها و مطالعات شفق برمی‌گردد)، پرتوی متفاوتی بر شخصیت زن در آثار اوست. به زبانی ساده‌تر، بعد نظری، جهان داستان و مسئله عرفان، چند ضلع سازنده آثاری هستند که الف شفق بر آن‌ها تأکید دارد. در آثار شفق، این سه ضلع چنان درهم‌تنیده شده است که به‌سختی و دشواری می‌توان شخصیت زن را در جهان داستان مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

نکته قابل‌ذکر دیگر این است که در تطبیق آثار این دو نویسنده بزرگ، در رمان‌های زویا پیرزاد به مسائل اجتماعی زنان پرداخته می‌شود و این مسئله ممکن است در هر دوره تاریخی به‌کار آید. پیرزاد سعی می‌کند پیوندی میان شخصیت زن داستان خود و جامعه خود برقرار کند و از این منظر می‌توان در دوره‌های مختلف تاریخی، این مسئله را مشاهده کرد و مسئله پیوند زن (به‌عنوان فرد) با جامعه و نسبت آن را مورد‌مذاقه قرار داد. اما در آثار اخیر الف شفق از آنجا که بیشتر به موضوعات عرفانی و شخصیت‌هایی از دوره‌های مشخص تاریخی پرداخته شده است، نمی‌توان اندیشه شخصیت‌های زن رمان‌هایش را به تمام ادوار تاریخی تعمیم داد. گویی شخصیت‌ها زمانمند و مختص و مربوط به دوره‌ای خاص هستند و در دوره قبل یا بعد، کارایی خود را از دست می‌دهند.

همچنین می‌توان در نگاهی کلان یادآور شد که الف شفق خود با دو الگوی متفاوت از زنانگی، مادر مدرن و شاغل دانش‌آموخته در یک سو و مادر بزرگ سنتی مذهبی در سوی دیگر بزرگ شده است و طرف‌دار برابری زنان و آزادی آن‌هاست. همین دو الگوی متفاوت را شاید بتوان به‌وفور در آثار او دید. در رمان‌های تاریخی و قدیمی، زن سنتی و در رمان‌هایی که در فضای مدرن نوشته شده است، زن مدرن و متجدد وجود دارد. نوشته‌های او همیشه به اقلیت و خرده‌فرهنگ‌هایی مثل پسااستعمار، پسا فمینیسم و به‌ویژه نقش زنان در جامعه اشاره دارد. اما در



آثار زویا پیرزاد غالباً این شخصیت‌های مدرن و سنتی در کنار یکدیگر آورده شده است و به نوعی رمان‌های او تلفیقی از این زنان سنتی و روابط آن‌هاست. در پایان می‌توان گفت رمان‌هایی با مضامین فمینیستی، به این شرط که در بیان این عقاید زیاده‌روی نداشته باشد، در بیان احساسات زنانه نقش به‌سزایی دارد. این آثار قادر است الگوی رفتاری زنان در جامعه را تغییر دهد.

پی‌نوشت‌ها

1. Feminism
2. Nesrin aydin satar

۳. اغلب مترجمان ایرانی «الیف شافاک» ترجمه کرده‌اند.

4. Skildsky
5. The Guardian
6. Siyah Süt

ارسلان فصیحی نام کتاب را بعد از عشق ترجمه کرده است.

7. Aşk

اسم رمان به ترکی عشق است که در ایران به اسم‌های مختلفی همچون ملت عشق و امت عشق ترجمه شده است. ملت عشق، ترجمه ارسلان فصیحی بیشتر شناخته شده است.

منابع

- ارس، مجتبی (۱۳۹۴). *الیف شافاک*. ترجمه از ویکی‌پدیای انگلیسی. پایگاه اینترنتی دست سبز. (دسترسی ۵ آذر ۱۳۹۶). www.dastesabz.com/post/View/65
- *الیف شافاک به دنبال چیست* (۱۳۹۶). پایگاه اطلاع‌رسانی شهر کتاب. (دسترسی ۲ خرداد ۱۳۹۹). <http://www.bookcity.org/detail/11299/root/speak>
- برزگر ماهر، زینب (۱۳۸۹). «تحلیل روان‌شناسی ویژگی حسادت در زنان با تکیه بر داستان‌های کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه». *زن و فرهنگ*. ش ۶. صص ۶۹-۸۱.

- بزرگ بیگدلی، سعید و سارا حسینی (۱۳۹۲). «نقد زن‌محور داستان‌های مرزبان‌نامه». پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، س ۴. ش ۱۴. صص ۳۳-۶۰.
- پاینده، حسین (۱۳۸۲). *گفتمان نقد: مقالاتی در نقد ادبی*. تهران: روزنگار.
- پیرزاد، زویا (۱۳۸۰). *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۷). *عادت می‌کنیم*. تهران: مرکز.
- حیدری، فاطمه و سهیلا بهرامیان (۱۳۸۹). «زنانه سلطه و تسلیم در آثار زویا پیرزاد». *اندیشه‌های ادبی*، س ۳. ش ۶. صص ۱۲۵-۱۴۸.
- دوبوار، سیمون (۱۳۸۲). *جنس دوم*. ترجمه قاسم صنعوی. تهران: توس.
- شافاک، الیف (۱۳۹۶). *بعد از عشق*. ترجمه ارسلان فصیحی. تهران: کتاب‌سرای نیک.
- _____ (۱۳۹۶). *شیر سیاه*. ترجمه رؤیا منجم. تهران: علم.
- _____ (۱۳۹۸). *ملت عشق*. ترجمه ارسلان فصیحی. تهران: ققنوس.
- *نقد رمان ملت عشق*. مجله اینترنتی کتابچی. (دسترسی ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۹).
<https://ketabchi.org/blog/1304/> نقد-رمان-ملت-عشق
- نیکوبخت، ناصر؛ دسپ، علی؛ بزرگ بیگدلی، سعید و مجتبی منشی‌زاده (۱۳۹۱). «روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد: تحلیلی بر پایه سبک‌شناسی فمینیستی». *نقد ادبی*. س ۵. ش ۱۸. صص ۱۱۹-۱۵۲.
- Aydın Satar, N. (2015). "Geleneksel Kadın Rollerinde Yeniden Üretimi: Elif Şafak'ın Siyah Süt Romanında Otoriteyle Uzlaşmak". *Monograf*. No 3. pp 46-77.
- Şafak, E. (2007). *Siyah Süt*. İstanbul: Doğan Kitap.
- _____ (2012). *Şemspare*. İstanbul: Doğan Kitap.